

در پی آواز سپهری

منبع: سایت خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا) روز شنبه، مورخ: ۹۳/۲/۲۰

گفت و گو: از هومان دوراندیش

سروش دباغ با اینکه در حوزه فلسفه اخلاق کار می‌کند و دلمشغول تفکر درباره دین و بویژه نسبت دین با اخلاق در جهان جدید است، به سهراب سپهری نیز علاقه‌ای عمیق دارد و در میان شاعران نوپرداز ایرانی، بیش از آنکه مجذوب شاملو و فروغ و اخوان باشد، دچار دنیای نازک و غمناک سهراب است. وی در نمایشگاه کتاب امسال، کتاب "در سپهر سپهری" را به جامعه فرهنگی ایران ارائه می‌کند و نیز ترجمه و شرحی از "رساله منطقی-فلسفی" ویتگنشتاین را. متن زیر گفتگویی است با سروش دباغ درباره شعر عرفانی سهراب سپهری.

ظاهراً کتاب جدیدی از شما درباره سهراب سپهری در دست انتشار است. شما فارغ التحصیل فلسفه اخلاق هستید. چه شد که به سپهری علاقه مند شدید؟

بله، کتاب «در سپهر سپهری» به زودی از من منتشر می‌شود، کتاب مشتمل است بر مقالات و مصاحبه‌های من درباره شعر و عرفان سپهری طی ۶ سال اخیر. حقیقتش من از زمانی که دانشجوی رشته داروسازی بودم، به سپهری علاقه من شدم؛ به خاطر دارم در اوایل دهه هفتاد با یکی از دوستان عزیزم در دانشکده داروسازی که متأسفانه سال ۷۵ شمسی «دچار آبی دریای بیکران» شد و در دریا غرق شد، مرتب «هشت کتاب» می‌خواندیم و مطابق با بضاعت و درک آن روزمان با هم گفتگو می‌کردیم. رفته رفته علاقه من جدی تر شد و آثاری را که درباره شعر و عرفان و نقاشی سپهری منتشر می‌شد، در مطالعه می‌گرفتم. سالها طول کشید تا با جهان سهراب آشنا شوم و کم و بیش دریابم که او از چه منظری به جهان پیرامون می‌نگرد. از آنجائی که به عرفان کلاسیک فارسی نیز علاقه زیادی داشتم و در آن باب مطالعه و تأمل می‌کردم، رفته رفته پاره‌ای قرابت‌های تأمل برانگیز را میان اشعار سپهری و آموزه‌های عرفانی یافتم. فی‌المثل مفهوم خدا یا امر متعالی در «هشت کتاب» و نسبت سنجی آن با خدای عرفای کلاسیک مسلمان برایم درس آموز بود. پس از مدتی، بر آن شدم تا تأملاتم درباره «هشت کتاب» را در قالب مقالاتی چند بنویسم.

در برداشت های رایج برخی از "جهان سهراب" این تلقی وجود دارد که عرفان سپهری ربط چندانی به عرفان اسلامی ندارد. به نظر شما، بین عرفان سپهری و عرفان عرفای اسلامی، رگه های تشابه بیشتر است یا رگه های تفاوت؟

به نظر من رگه های تشابه قابل توجهی در این دو عرفان دیده می شود. سهراب با عرفان شرقی آشنایی عمیقی داشت، به گواهی اشعار «هشت کتاب». جهت مقایسه، فی المثل شما کتاب "ادیان و مکتب های فلسفی هند" داریوش شایگان را ببینید؛ توضیحاتی مستوفایی درباره مکاتب فلسفی و عرفانی هند در این اثر محققانه و خواندنی آمده است. رد پای این مفاهیم عرفانی شرقی در اشعار «هشت کتاب» به عیان دیده می شود. در مقالات "فلسفه لاجوردی سپهری" و "زندگی خوابها" برخی از این مفاهیم را به بحث گذاشته ام. در عین حال، قرابت برخی از این مفاهیم عرفانی با آنچه در سنت عرفان ایرانی-اسلامی به بحث گذاشته شده، قابل تأمل است. در مقاله "تطور امر متعالی در منظومه سپهری" کوشیده ام تشابه مفهوم "هیچستان" در «هشت کتاب» و «عدم» و «فنا» در سنت عرفان اسلامی را به بحث بگذارم. عنایت داشته باشیم که عرفای مسلمان تحت تأثیر آموزه های عرفان شرقی بوده اند و به نحو مستقیم و غیر مستقیم برخی از این ایده ها در آراء و اشعار آنها ریزش کرده است. به عنوان نمونه، تلقی عرفای مسلمان از امر متعالی و خدای «بی رنگ» و «بی نشان» و «بی صورت» و توسعا خدای «وحدت وجودی» قرابت تأمل برانگیزی با آموزه های عرفان شرقی دارد. افزون بر این، چنانکه برخی از سپهری پژوهان نیز آورده اند، لحن حماسی و شورانگیز و آهنگین اشعار دفتر «شرق اندوه» در «هشت کتاب»، تداعی کننده اشعار «دیوان شمس» مولانا است. شعر «سوره تماشا» در دفتر «حجم سبز» نیز طنین انداز خطاب های کتاب مقدس است و از انس سهراب با این مضامین حکایت می کند.

منتقدان سپهری در دهه های ۴۰ و ۵۰، کم و بیش او را شاعری می دانستند که به دردهای جامعه اش بی اعتناست و فقط در احوال شخصی خودش غرقه است. برخی از مدافعان سهراب هم، توجه به دردهای اجتماعی را در زیر پوست شعر سهراب دیده اند. مثلاً این سطر از شعر "صدای پای آب" را نشانه توجه سهراب به درد "فقر و نداری" می دانند: "من زنی را دیدم نور در هاون می کوید". درباره انتقادات گروه اول چه نظری دارید؟ و دیگر اینکه، شعر سهراب تا چه به تفسیرهای اجتماعی عدالتخواهانه راه می دهد؟

بله، شاملو و براهنی چنین خرده هایی بر سهراب می گرفتند؛ براهنی به طعن او را «بچه بودای اشرافی» خطاب می کرد. چنانکه در مقاله «زندگی خوابها» نوشته ام، سهراب پس از سرایش «مرگ رنگ»، زیست جهانیش تغییر کرد و دیگر دلمشغول تحولات پیرامون نبود؛ چه در دهه ۳۰، چه دهه های ۴۰ و ۵۰. بلکه به دغدغه های وجودی و معنوی خویش می پرداخت، دلباخته باد و باران و هیچستان و رنگ آبی بود و تأملات و یافته های خویش در این باب

را در اشعار خویش به تصویر می کشید، آخرین دفتر شعر سپهری سال ۵۷ منتشر شد؛ همزمان با تلاطم های سیاسی منتهی به انقلاب بهمن ۵۷، اما هیچ رد پایی از این امور در «ما هیچ، ما نگاه» به چشم نمی خورد. به نظر، در عرصه شاعری و توسعاهنری باید نگاه پلورالیستیک داشت و نگرش های متفاوت را به رسمیت شناخت. در آسمان شاعری، ستاره های متفاوت و رنگارنگی یافت می شود. هر کس به فراخور حال و ذوق و علائق هنری اش گلی از گل های این بوستان را می بوید و یا در سایه سار درختی می آساید، نباید طالب تحویل و تقلیل کثرت به وحدت بود. از اینرو با انتقادات وارده همدل نیستم، فکر می کنم برای سامان بخشیدن به سلوک معنوی در روزگار کنونی، اشعار عرفانی سهراب، منبع خوبی است؛ می توان انتظار خود را از شعر سپهری تصحیح کرد و از آن بهره برد. اگر کسی دنبال شعر انقلابی است، البته «هشت کتاب» منبع خوبی نیست و هیچ به کار نمی آید. در سلسله مقالات "طرحواره ای از عرفان مدرن" که در «در سپهر سپهری» آمده، کوشیده ام سپهری را به عنوان «سالک مدرن» معرفی کنم و از ایده های معنوی و سلوکی او برای سامان بخشیدن به سلوک معنوی در جهان راززدایی شده پیرامون بهره بسیار ببرم. در عین حال، فکر نمی کنم اشعار سهراب به تفسیرهای اجتماعی عدالتخواهانه چندان راه دهد. چنانکه در این سلسله مقالات آورده ام، مفهوم «دیگری» در «هشت کتاب» کمرنگ است و پرداختن به «دیگری» و دلمشغول درد و رنج او بودن چندان در شعر سهراب جایی ندارد. از این زاویه می توان به تکمیل نظام عرفانی و معنوی برآمده از «هشت کتاب» اندیشید و مؤلفه هایی را بدان افزود تا احیاناً این کاستی جبران شود....

کسانی چون دکتر شریعتی، به مولانا و سایر عرفای اسلامی نیز این نقد را وارد کرده اند که آنها بلندترین پروازهای روحی بشر و جلوه های ملکوتی عالم هستی را می دیدند ولی ظلم حاکمان جبار و حمله مغولان را نمی دیدند. از این حیث نیز ظاهراً تشابهی بین سهراب سپهری با مولانا و اکثر عارفان مسلمان وجود دارد. نظر شما چیست؟

بله، در این باب شریعتی تنها نیست، در میان مسلمان های رفرمیست معاصر، اقبال لاهوری نیز از این منظر عرفان اسلامی را نقد کرده و در آن طعن زده است. شریعتی، فی المثل، مشی حلاج و بوسعید ابی الخیر را نمی پسندید و مرگ حلاج را «مرگی پاک در راهی پوک» می انگاشت؛ از سوی دیگر، گروه سربداران را برمی کشید و بر صدر می نشاند، چون دغدغه های سیاسی پرنگی داشتند. اقبال لاهوری با ایده «فناء فی الله» از همین منظر درمی پیچد و عرفانی را که با حرکت آفرینی و خلاقیت و اراده معطوف به عمل عجین شده را می پسندد. در مقاله "سلوک عرفانی و امر سیاسی: طرحواره ای از عرفان مدرن ۵" به تفصیل به این امور پرداخته ام. چنانکه در این مقاله آمده، به نظر، از مقومات اخلاقی سلوک عرفانی در روزگار کنونی پرداختن به امر سیاسی در پولیس و جامعه مدنی و سپهر عمومی است. پرداختن به «دیگری» و درد و رنجی که می کشد و در راستای کاهش آن حرکت کردن از اقتضات سلوک

عرفانی در این زمانه پرتب و تاب است، پرداختن به امر سیاسی به مثابه یک شهروند و در راستای نهادینه کردن ساز و کار دموکراتیک قدم برداشتن و «دیگری» را پیش چشم داشتن و در نظر آوردن، امری بایسته است و برگرفتنی و رهایی بخش. از این منظر، چنانکه در پاسخ به پرسش پیشین آوردم، کاستی ای در کار سپهری دیده می شود، بدین معنا که «دیگری» چندان در «هشت کتاب» جایی ندارد و مسائل انسان های انضمامی به تفصیل به تصویر کشیده نشده است. البته اشاراتی در اشعار دفاتر «صدای پای آب» و «حجم سبز» دیده می شود، خصوصاً شعر «و پیامی در راه»؛ اما در مجموع سوئیۀ انفسی و سوئیۀ کتیو و باطنی اشعار معنوی و عرفانی در «هشت کتاب» خیلی پررنگ است. به نظر من برای سامان بخشیدن به سلوک معنوی موجه و رهگشا، حتماً باید مؤلفه «دیگری» و پرداختن به انسان های پیرامونی به نحو نظام مند و سازوار در یک نظام معنوی و باطنی و سلوکی گنجانده شود. سالک طریق، علاوه بر تجربه های ژرف باطنی و انفسی و کبوترانه، باید دلمشغول امور آفاقی و بیرونی هم باشد.

چنانکه خودتان به خوبی می دانید، برخی از متفکران معاصر به آفات و خطرات "پیوند عرفان و سیاست" اشاره کرده اند. در سیاست دموکراتیک، به دلایل معرفت شناسانه، عنصر "تردید" نقشی اساسی دارد و همین امر به آزادی بیان و تصمیم گیری بر مبنای عقل جمعی، نقشی بنیادی می دهد. ولی در عرفان عنصر "یقین" نقش پررنگی دارد. گویی عارف کسی است که به یقین رسیده و با دسترسی به مجاری ویژه ای برای کشف و درک حقیقت، دیگران را ارشاد می کند. آیا "عارف دموکراسی خواه" تعبیری پذیرفتنی و پدیده ای ممکن است؟

ملاحظه شما درست است. عرفان سنتی که به قول شما مشحون از "یقین" است و جایی برای "تردید" بر جای نمی گذارد، نمی تواند قوام بخش ساز و کار دموکراتیک باشد. یقین های شخصی که سوئیۀ روان شناختی پررنگی دارند، نمی توانند قوام بخش مشروعیت سیاسی در سطح کلان جامعه باشند. آنچه من از آن تحت عنوان "عرفان مدرن" تعبیر می کنم و در سلسله مقالات "طرحواره ای از عرفان مدرن" بدان پرداخته ام، تفاوت های مهم و معتابیهی با عرفان سنتی و کلاسیک دارد. به لحاظ معرفت شناختی، عرفان مدرن، «خطا پذیری» را به رسمیت می شناسد و از چنین مبادی و مبانی معرفت شناسانه و انسان شناسانه ای می آغازد. سالک مدرن، عقلانیت انتقادی را پاس می دارد و عقل جمعی را ارج می نهد و برای سامان بخشیدن به سلوک معنوی خویش از سنت معنوی پس پشت مدد می گیرد و به بازخوانی انتقادی آن همت می گمارد. لازمه این سخن این است که عارف و سالک مدرن، می تواند دموکرات باشد و ساز و کار دموکراتیک را بر صدر نشانند. در مقاله "سلوک عرفانی و امر سیاسی" ادله خود در این باب را اقامه کرده ام. عنایت داشته باشیم که دلمشغول امر سیاسی بودن لزوماً هم عنان با ساز و کار دموکراتیک نیست. آنچه موسوم است به عرفان عصیانگرانه و ستیزه جویانه علی شریعتی، وقتی از خلوت به جلوت در می آید و به عرصه عمومی و سپهر سیاست پای می گذارد، در پی زیر و زبر کردن بنیادین و بر صدر نشانیدن ساز و کار انقلابی

است. از سوی دیگر، سالک مدرن به روایت من، وقتی پای به عرصه عمومی می گذارد، در پی نهادینه کردن ساز و کار دموکراتیک است، چرا که این موضع سیاسی، در قیاس با دیگر نظام های سیاسی، اخلاقی تر و موجه تر است و « خودآیینی» و انتخاب و سبک های زندگی متنوع شهروندان را به رسمیت می شناسد و در اندیشه تقویت نهادهای مدنی در پولیس است.

ظاهراً کتاب دیگری هم از شما در نمایشگاه کتاب ارائه می شود که مربوط به ویتگنشتاین است. لطفاً درباره آن کتاب هم کمی توضیح بفرمایید.

بناست کتاب « ترجمه و شرح رساله منطقی - فلسفی»، نوشته لودویگ ویتگنشتاین، فیلسوف اتریشی-بریتانیایی قران بیستم، توسط نشر «هرمس» منتشر شود. من ترجمه و شرح این اثر کلاسیک فلسفی را ۳ سال پیش به اتمام رساندم و تحویل ناشر دادم. خرسندم که خوشبختانه این کتاب مجوز گرفته و در سال ۹۳ شمسی منتشر می شود. از این کتاب فلسفی، دو ترجمه در بازار موجود است؛ ضمن ارج نهادن زحمات دو استاد محترمی که به ترجمه این اثر دورانساز فلسفی همت گمارده اند، در مقدمه ترجمه خویش توضیح داده ام که با عنایت به اینکه دانش آموخته سنت فلسفه تحلیلی ام؛ کوشیده ام ترجمه ای به دست دهم که حتی المقدور از ایرادهای مفهومی راه یافته به ترجمه دکتر عبادیان عاری باشد و در عین حال بر خلاف ترجمه دقیق دکتر ادیب سلطانی (که از برخی معادل های ایشان بهره برده ام)، به زبان معیار و فارسی متعارف نزدیک باشد. علاوه بر این، با توجه به اینکه شرحی بر این اثر فلسفی در زبان فارسی موجود نیست، با عنایت به تجربه تدریس ۵ ساله این کتاب در مقاطع فوق لیسانس و دکتری و کلاس های آزاد در دانشگاه های تربیت مدرس، مفید قم، آزاد (واحد علوم تحقیقات)، «مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران» و «مؤسسه معرفت و پژوهش» و آشنایی با شروح مختلفی که در زبان انگلیسی بر این کتاب در دهه های اخیر نوشته شده، شرح موضوعی این اثر ماندگار فلسفی را در دستور کار خویش قرار دادم. در عین حال، ۳ بار شرکت در کنفرانس بین المللی سالانه ویتگنشتاین در اتریش و آشنایی با آثار ویتگنشتاین پژوهان معتبر نیز مرا در نوشتن شرح خیلی مدد رساند. خرسندم که کار ترجمه و شرح «رساله منطقی - فلسفی» به پایان رسیده، امیدوارم به کار فلسفه پژوهان، خصوصاً کسانی که علاقه مند به فلسفه ویتگنشتاین اند، بیاید.